

گروه واتس‌اپی محله‌ی ما

آرش اخوت



چند روزی‌ست یک گروه واتس‌اپی به نام «محله علی قلی آقا» درست شده است و اهالی محله، از جمله این جانب (لابد مرد خانه!) را به این گروه add کرده‌اند. البته در واقع یک‌جور «کانال» است چون فقط ادمین می‌تواند چیزی در گروه بگذارد و فقط هم ادمین می‌تواند کسی را add کند. هنوز، که دو سه روزی از تاسیس این گروه می‌گذرد، البته هیچ مطلب یا پیامی در گروه درج نشده است؛ فقط تعداد دو‌یست و چند نفری که یکی پس از دیگری add می‌شوند و همین حدود یا کمی کمتر افرادی که گروه را ترک می‌کنند. با این‌وصف اما چند نکته‌ی قابل‌ملاحظه را می‌توان در سفیدی‌های این «متن» خواند:

۱. اسم گروه یا کانال، اول «مسجد و محله علی قلی آقا» بود که پس از یک روز به «محله علی قلی آقا» تغییر یافت.

۱. محله‌ی «بیدآباد»، یا آن‌طور که امروز در ادبیات گردش‌گری و رسمی اصفهان نمی‌دانم چرا به «محله علی‌قلی آقا» معروف است، یکی از محلات تاریخی اصفهان است. شاید بارزترین ویژگی این محله، هسته‌ی آن باشد که از مجموعه‌ی ارزشمند و مثال‌زدنی حمام، بازارچه و مسجد (هرسه از عهد صفوی) تشکیل شده است. حمام علی‌قلی آقا، سال‌هاست به موزه تغییر کاربری داده؛ و بازارچه و مسجد، با همان کاربری خود، خوش‌بختانه برپا و کم‌وبیش سرزنده است.

۲. جنسیتِ همه‌ی اعضا را نمی‌توان از روی عکس‌های پروفایل‌شان تشخیص داد چون (از پروفایل‌های بدون عکس که بگذریم) به‌روالِ معمول، هستند افرادی که از عکس‌های دیگری به‌جای عکسِ خودشان استفاده می‌کنند؛ مثلاً عکسِ فرزندشان را می‌گذارند یا از آیکون‌های ملی یا بیش‌تر مذهبی استفاده می‌کنند و... خیلی حوصله‌ی تفحص در عکس‌های ملت نداشته‌ام اما با مروری گذرا، تعدادِ پروفایل‌هایی که عکسِ خانم باشد و به‌نظر نیاید که عکسِ شخصِ دیگری به‌جز صاحبِ پروفایل است، به‌شمار انگشت‌های یک‌دست نمی‌رسد.
۳. در همین مرورِ کلی هم می‌توان دید که عکس‌هایی که به هر شکل، بار و اشاراتِ مذهبی و دینی (و البته که دینِ اسلام) دارند، در اعضای این گروه/محلّه قابل‌ملاحظه است.
۴. تعدادِ به‌نسبت زیادِ افرادی که گروه را ترک می‌کنند هم موضوعِ قابل‌ملاحظه‌ایست که می‌توان از آن به چیزهای مختلفی تعبیر کرد: بی‌تفاوتی به محلّه‌ی خود؟ نه گفتن به عضویت در کانالی که احتمالن قرار است به‌مثابه رسانه‌ی رسمی در یک محلّه عمل کند؟ یا...

راستش من هم وقتی پیامِ عضویت در این گروه یا کانال آمد، خیال داشتم آن را ترک کنم اما این کار را نکردم تا ببینم یک چنین رسانه‌ی محلی یا محلّه‌ای قرار است چه‌گونه باشد؟ به‌نظرم چنین گروهی می‌تواند کارکردهای زیادی برای نوعی مشارکتِ عمومی اهالی محلّه و محلّه‌تر شدنِ این محلّه داشته باشد؛ هرچند تجربه‌های زیادی در این شهر و این مملکت ما را به چنین چیزی چندان امیدوار نمی‌کند.

من به‌عنوانِ یکی از اهالی محلّه‌ی «بیدآباد» یا «علی‌قلی‌آقا» که ۸ سالی می‌شود این‌جا ساکن‌ام، مشارکتِ خیلی فعال و ویژه و عیانی در امورِ آن نداشته‌ام. جز مراجعاتِ به‌اصطلاح گردش‌گرانه‌ای که به مسجدِ علی‌قلی‌آقا (این مسجدِ زیبایی صفوی) داشته‌ام، حتا یک‌بار هم به مسجدِ محلّه نرفته‌ام تا مثلاً ملاقاتی با شورای محلّه داشته باشم (اگر اصلن چنین شورایی وجود داشته باشد). حالا دیگر وقتی از زیرِ بازارچه رد می‌شوم، با چند نفری از کاسب‌های زیرِ بازارچه سلام‌و‌علیک دارم اما هنوز هم احساسِ نوعی فاصله، به‌خصوص از طرفِ آن‌ها، دارم. باوجود این هنوز هم خیال می‌کنم همین آمدن و ساکن شدن در این محلّه و در هر محلّه‌ی دیگری و به‌خصوص در محلّه‌های بافتِ تاریخی که سایه‌ی فرسوده‌گی همیشه با آن‌هاست، خودش نوعی مشارکتِ عمومی شهریست اما گویا مشارکتِ ما در امورِ این محلّه به همین‌جا خاتمه می‌یابد! اما نه:

مدتی پیش بالاخره همت کردم و مطلبی درباره‌ی نقشِ ترافیکیِ ناجور و به‌نظرِ من نادرستِ خیابانِ «بیدآبادی» تنظیم کردم. مطلبی با چندین عکس و نقشه و نوشته‌های مشروح در ۹ صفحه که ابتدا این نقشِ ترافیکی را تبیین می‌کرد؛ سپس دلایلی می‌آورد که چرا این نقشِ ترافیکی، اشتباه، متناقض و برای محلّه مضرّ است و بالاخره با چند پیش‌نهادِ به‌خیالِ خودم عملی و نه‌چندان پیچیده برای تغییرِ نقشِ ترافیکیِ این خیابان پایان می‌یافت. خب؛ تنظیمِ این مطلب تازه قدمِ اول است. اگر می‌خواهم مشارکتی در امورِ محلّه داشته باشم باید این مطلب را به مقاماتِ مربوطه برسانم و آن را در یک مسیرِ عملی و اجرایی بیندازم. راستش این قسمتِ داستان برای من از تنظیمِ آن مطلب خیلی سخت‌تر است! چنین کاری به بیرون آمدن از «اتاقِ خود» و مرادوده با «دیگران»، آن هم از نوعِ مقاماتِ رسمی، نیاز دارد که بنده به‌هردلیل علاقه‌ای به آن ندارم؛ اما چاره چی‌ست؟

وقتی مطلب را تنظیم کردم، پس از درجِ بلافاصله‌ی آن در گروه «خواندنِ اصفهانِ معاصر» (که فکر می‌کنم در بهترین حالت حداکثر چیزی حدود ۲۰-۳۰ نفر آن را خوانده باشند!) و ارسالِ فایلِ آن برای ۶-۷ نفر از دوستانم (گسترده‌ی

مراوده را ملاحظه می‌فرمایید!)، در اقدامی بی‌سابقه، فایلِ مطلب را برای دو نفر از اعضای خوش‌نامِ وقتِ شورای شهر اصفهان فرستادم. از یکی از آن‌ها تعدادی از این شست‌ها (لابد به معنی «دمی شوما گرم» و این‌ها) دریافت کردم و دیگری، در پیامی، پس از آن که از وجود شهروندان «دلسوز» و «مسئولی» چون این‌جانب اظهار بسی امتنان و تشکر و خوش‌بختی کرده بودند، مرقوم فرمودند که این مطلب را برای «مقاماتِ مربوطه» ارسال خواهند کرد. البته بنده هنوز نمی‌دانم آیا چنین اتفاقی افتاد یا این مطلب احتمالاً در خیلِ پیام‌های مردمی که برای این عضوِ محترمِ شورای شهر ارسال می‌شود، گم شد.

البته اقداماتِ عملیِ بنده برای عملی‌کردنِ پیش‌نهادم به همین‌ها محدود نماند. فایلِ آن مطلب را برای آقای فیض، مدیرعامل سازمانِ نوسازی و بهسازیِ شهرداریِ اصفهان (متولیِ اقداماتِ شهرداری در بافت‌های تاریخیِ اصفهان)، هم ارسال کردم. ایشان مرقوم فرمودند که «فایلِ شما باز نمی‌شود!» حتمن با ارسالِ مجددِ فایلِ پی‌دی‌اف هم به باز کردنِ آن موفق نشده‌اند که هیچ عکس‌العملی از ایشان دیده نشد!

هم‌زمان نسخه‌ی کاغذیِ مطلب را شخصاً به دفترِ شهردارِ منطقه یک بردم که توسطِ منشیِ ایشان دریافت شد و در جوابِ بنده که درخواست کردم آن را ثبت کنند، فرمودند شهردار باید دستور بدهند. متأسفانه از آن‌جا که شهروندیِ خیلی پی‌گیری (شاید باید بخوانید مسئول) نیستم، دیگر برای دریافتِ نتیجه به دفترِ شهردارِ منطقه مراجعه نکردم؛ و حتمن برای همین کوتاهیِ بنده هم بود که پس از چند ماه که هم‌سرم برای کارِ دیگری به آن‌جا رفته و درضمن از سرانجامِ آن جزوه جويا شده بود، گویا نتوانسته بودند آن جزوه‌ی ناچیز را پیدا کنند! (مبادا بخوانید گم شده بود!) این بود و بود تا کمی بیش از یک ماه پیش، در بیلبوردهای شهری، از طرح «۲۰۰ محله، ۲۰۰ پیشنهاد» یا چیزی در این مایه‌ها باخبر شدم که از عمومِ شهروندان می‌خواست پیش‌نهادهای خود را درباره‌ی محله‌شان، از طریقِ یک نشانی اینترنتی به شهرداری ارایه کنند. بنده هم بلافاصله دست‌به‌کار شدم. موادِ لازم، که همان فایلِ پی‌دی‌افِ ۹ صفحه‌ای باشد، آماده بود و فقط کافی بود در «سامانه»ی موردنظر بارگذاری و ثبت شود که شد و در پاسخ، این پیام آمد که: «متوسط زمان ارائه خدمت به شرط کامل بودن مدارک مورد نیاز: ۳۰ روز». روزِ سی‌ام یا سی‌ویکام بود که یک پیامک، این شهروندیِ عادیِ بی‌تقصیر را به مراجعه به سایتِ شهرداری فرامی‌خواند. وقتی شماره‌ی ثبتِ پیش‌نهادم را وارد کردم با این پیام یک‌خطی روبه‌رو شدم: «با سلام و احترام پیشنهاد شما فاقد هرگونه توضیح مشخص می‌باشد. لطفاً درخواست خود را به صورت کامل و به همراه جزییات مشخص مجدداً ارسال فرمایید» عجب! این شهروندیِ خوش‌خیال را باش که خیال می‌کرد یک یادداشت ۸-۹ صفحه‌ای شامل ۵ نقشه هرکدام با یک عنوان و ۵-۶ عکس از وضع موجودِ خیابان بیدآبادی، هرکدام با پیوستِ توضیحی مختصر، و مثنی نوشته و توضیح دیگر، به اندازه‌ی کافی موضوع و پیش‌نهادِ موردنظر را تبیین می‌کند.

از کارهای جالبِ این سامانه‌ی «ثبت پیشنهادات شهروندان در راستای بودجه ریزی مشارکتی»، یکی هم اعلام نامِ شخص «مسئول» رسیده‌گی به این پیش‌نهاد است. وقتی این پیام را دیدم، ترجیح دادم که کمی واقعی‌تر با مسئولانِ واقعیِ مربوطه مذاکره کنم. پس باز هم در اقدامی بی‌سابقه، شماره‌ی تلفنِ شهرداریِ منطقه را گرفتم و از اپراتور درخواست کردم که مرا به آقای فلانی وصل کند. این کار به‌تناوب، ظرفِ حدودِ یک ساعت تکرار شد اما هر بار یا شماره‌ی داخلیِ آقای فلانی اشغال بود یا مکرر زنگ می‌خورد و جواب نمی‌دادند.

این بود داستان مشارکت «فعال» یا نیمه‌فعال بنده در امور محله‌ام. تازه دلشان بسوزد؛ حالا که این‌طور شد پیش‌نهادهای دیگرم را اصلن بهشان ارایه نمی‌کنم!

از این‌ها که بگذریم، بخش مهمی از مشارکت شهری، نوعی حساسیت شهری است که از یک‌جور مسئولیت مدنی یا شهروندی برمی‌آید؛ یعنی حساسیت نسبت به آن‌چه در شهر یا محله‌ی ما می‌گذرد. همین حساسیت است که می‌تواند ما را، به‌شرطی که شهروند گوشه‌گیر و متفرعن و بداخلاقی مثل من نباشیم، به اقدام عملی برای مشارکت در امور محله راه‌نما شود. حالا نمی‌دانم حساسیت یا احساس مسئولیت یا چی باعث شد که همسر من و من، علاوه‌بر موردی که در بالا شرح دادم، نسبت به طرحی که گویا قرار است روی محور خیابان بیدآبادی اجرا شود، حساس شویم و بخواهیم که به‌عنوان اهالی این محل، از طرحی که بنا به اظهار صریح یکی از کارمندهای شهرداری، ۴ سال است برای این خیابان تهیه و تصویب شده است، باخبر یا مطلع شویم. (فقط مطلع شویم؛ مشارکت یا اظهار نظر درباره‌ی آن پیش‌کش‌مان!) البته از خدا که پنهان نیست، از شما هم چه پنهان؟ اصرار ما به اطلاع از این طرح، بیش‌تر از حساسیت و احساس مسئولیت و از این حرف‌ها، مربوط می‌شود به حدود ۲۱ میلیون تومانی که شهرداری، در پاسخ به استعلام انتقال سند، به‌عنوان «حق مشرفیت» برای ما بریده است و وقتی که می‌پرسیم این «حق مشرفیت» چیست؟ می‌گویند یک چیزی مثل مالیات ارزش‌افزوده‌ی ملک‌تان است به‌دلیل اجرای این طرح؛ طرحی که البته هنوز ما نتوانسته‌ایم ببینیم و هیچ نشانی هم از اجرای آن پیدا نکرده‌ایم.

خب، گروه یا کانال «محله علی قلی آقا» می‌تواند جایی برای طرح همه‌ی این‌ها باشد. می‌تواند جایی باشد برای آن مرقومه‌ی ۹ صفحه‌ای این‌جانب و اظهار نظر سایر اهالی درباره‌ی آن و احتمالاً نوعی وفاق محلی برای آن طرح یا هر طرح یا پیش‌نهاد دیگری از این‌دست؛ و می‌تواند جایی باشد برای حتی اگر نه مشارکت اهالی در تهیه‌ی طرح‌های شهری در محدوده‌ی محله؛ حداقل برای به‌اطلاع‌رساندن چنین طرح‌های «مصوب» و رسمی. چنین گروهی می‌تواند (یا می‌توانست؛ اگر فقط ادمین در آن پیام و مطلب نمی‌گذاشت) تالار یا «فروم» یا نوعی عرصه‌ی عمومی مجازی این محله باشد و از این ره‌گذر، یکی از لوازم حداقل تمرین دموکراسی و مردم‌مداری واقعی و عملی شهری. حالا اما که گروه واتس‌آپی «محله علی قلی آقا»، در واقع یک کانال یک‌طرفه است که فقط ادمین ناشناسش (که حتی پروفایلش عکس هم ندارد) می‌تواند در آن پیام بگذارد، چنین مشارکت مدنی، آن هم نه در امور «مهم» مملکتی، بلکه در حد امور یک محله‌ی حتماً، گویا چندان عملی نیست. حالا که این‌طور شد من هم این مطلب را، علاوه‌بر انتشار در یکی دو گروه (و نه کانال) که در هرکدام احتمالاً بیش‌تر از ۲۰-۳۰ نفر خواننده ندارد، و ارسالش برای همان ۷-۸ نفر دوست عزیز، می‌فرستم برای یکی دو «روزنامه‌نگار شهری» تا شاید در گوشه‌ی یکی از روزنامه‌های محلی این شهر چاپ شود و دل‌مان بسوزد... ببخشید خوش باشد. همین!

اصفهان. بیدآباد. تیر ۱۴۰۰